**گلستان از باب دوم**

**در اخلاق درویشان**

**حکایت 3**

**عبد القادر گیلانی را - رحمۀ الله عَلیه- در حرم ِ کعبه دیدند روی بر حَصبا نهاده همی گفت: ای خداوند ببخشای! وگر هر‌آینه مستوجب ِ عقوبتم در قیامتم نابینا بر انگیز تا در روی نیکان شرمسار نشوم.**

**روی بر خاک ِ عجز، می گویم هر سحرگه که باد می آید:**

**ای که هرگز فراموشت نکنم هیجت از بنده یاد می آید؟**

**حکایت 4**

**دزدی به خانۀ پارسایی در آمد. چندان که جُست چیزی نیافت. دلتنگ شد. پارسا را خبر شد. گلیمی که در آن خفته بود برداشت و در راه ِ دزد انداخت تا محروم نشود.**

**شنیدم که مردان ِ راه ِ خدای دل ِ دشمنان را نکردند تنگ**

**تو را کی میسر شود این مقام که با دوستانت خلاف است و جنگ؟**

**مودّت ِ اهل ِ صفا، چه در روی چه در قفا، نه چندان که از پست عیب گیرند و پیشت بیش میرند.**

**هرکه عیب ِ دیگران پیش ِ تو آورد و شمرد**

**بی گمان عیب ِ تو پیش ِ دگران خواهد بُرد**